

کسر بودجه و جنگ Deficit bombing

از یورگن الزسر juergen Elsaesser، نشریه کنکرت نوامبر ۲۰۰۲-20002 . 11- Konkret

ترجمه با تلخیص از رضا پایا

جورج دبلیو بوش همانند هیتلر احتیاج به جنگ دارد تا اذهان را از مشکلات داخلی خود منحرف سازد.

وزیر دادگستری سابق آلمان در جلسه‌ای که با شرکت شورای کارخانه والتر Walter AG برگزار شده بود روش‌های بوش را با هیتلر مقایسه نموده و اظهار داشت که رئیس جمهوری آمریکا همانند هیتلر در سالهای چهل قرن بیستم و نیز مارگارت تاچر در انگلستان در اوایل دهه هشتاد با براه انداختن جنگ جزایر فالک لند چنین سیاستی را پیش برد. بعد از این سخنان بود که موجی از اعتراض علیه وزیر دادگستری پیشین آلمان براه افتاد و همه آنها موجب شد که در کابینه جدید «شرودرصدراعظم آلمان خانم Daeubler-Gmelin حضور نداشته باشد.

وزیر دادگستری باید برود زیرا که به حقیقت نزدیک شده بود. نزد بوش همچون هیتلر جنگ نه تنها مانور منحرف کننده از مشکلات اقتصادی است بلکه تنها راه حل يك بحران عمیق Saekularen Krise میباشد.

آمریکا ، ورشکسته و قدرتمند!

قبل از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ اقتصاد جهانی در موقعیتی بود که جمعه سیاه ۱۹۲۹ را بخاطر می‌آورد. تحلیل‌گران اقتصادی بانک مرکزی آلمان با نگرانی اظهار میداشتند که «آمریکا و ژاپن در يك بحران عمیق اقتصادی بسر می‌برند. اروپا هنوز میتواند امیدوار باشد که خود را از این بحران دور نگهدارد و آنرا از سر بگذراند. بازارهای بورس سهام در سطح جهان مجبورند قدم به قدم جهت‌گیری های خود را تصحیح کنند». در این موقعیت این خطر وجود دارد که بحران فراگیر شود و با وضعیتی مانند بحران جهانی سالهای ۲۹ تا ۳۲ بوجود آید. در عمل تشابهات این دو بحران غیر قابل چشم‌پوشی است. برای مثال هم در بحران سالهای ۲۹ و هم در سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱ کاهش رونق اقتصاد جهانی و از دست دادن ارزش سهام‌های گوناگون ، بدنبال يك دوره رشد نسبتا بالا پدید آمدند. در حالی که رشد واقعی تولید ناخالص ملی BIP در سالهای ۲۰ حتی از مرز ۴/۲ درصد

گذشته بود در سالهای ۹۱ تا ۲۰۰۰ نیز ما با رشد معادل ۲/۸ درصدی روبرو بودیم. در سالهای ۹۰ در حالی که بحران در آمریکا با افزایش باورنکردنی رشد ناخالص ملی و ارقام بالای سود کمپانی‌ها و تراست‌ها پوشیده شده بود، امروز همه میدانند که بخش اعظم این باصطلاح «موفقیت اقتصادی» ناشی از حساب‌سازیهایی غیر واقعی در تراست‌ها و شرکتهای بزرگ بود که با بالا نشان دادن سود، سهامشان را به قیمت بسیار بالایی عرضه می‌کردند. باین ترتیب رشد و توسعه اقتصادی بزرگ شده آمریکا چارچوبی برای یک اقتصاد ملی فلج بود که یک رشد منفی در تجارت و خدمات با بیلان کسری عظیمی محور واقعی آن را تشکیل می‌داد: هنگامی که در سال ۱۹۹۲ بخش خدمات و تجارت ۵۰ میلیارد دلار کسری نشان می‌داد، این رقم در سال ۲۰۰۰ به ۴۳۵ میلیارد دلار رسید و پاول ولکر، Paul Volcker رئیس سابق فدرال رزرو بانک آمریکا در ژوئیه ۲۰۰۱ پیش بینی می‌کرد که کاهش تجارت آمریکادر سال جاری به رقمی معادل ۵۰۰ میلیارد دلار خواهد رسید.

در همان زمان بدهکاریهای خارجی آمریکا، به نقطه انفجار آمیزی رسید: در اواخر سالهای ۷۰، آمریکا حدود ۲۰ میلیارد دلار طلب خارجی داشت و در سالهای ۱۹۸۲ این مطالبات به ۲۳۱ میلیارد دلار یعنی به بالاترین حد خود رسید. سپس طولی نکشید که ورق برگشت و ارقام منفی در موازنه بازرگانی هویدا شد: از سال ۱۹۸۵، دولت آمریکا، اقتصاد آن و شرکتهای خصوصی آمریکا به خارج بدهکار شدند تا جایی که تا سال ۲۰۰۱ بدهکاری خالص آمریکا به بیش از ۶۸۱۵ میلیارد دلار آمریکائی رسید که با کسر مطالبات خارجی آمریکا هنوز ۲۴۹۲ میلیارد دلار بدهی خارجی باقی می‌ماند. و با توجه باینکه مجموعه خدمات سالانه اقتصادی آمریکا BIP که رقمی معادل ۱۰۰۰۰ میلیارد دلار است بدهکاری خارجی این کشور حدود ۲۵ درصد درآمد ناخالص داخلی میباشد. بعبارت دیگر برای اینکه آمریکا قرضه‌های خارجی خود را بپردازد، اقتصاد آمریکا باید حدود سه ماه و نیم تمام کالاها و خدمات تولید شده داخلی را به طلبکاران خارجی تحویل دهد!

برای مقایسه هنگامیکه جمهوری دمکراتیک آلمان DDR در اکتبر سال ۸۹ توسط یک گروه کارشناسی دفتر سیاسی، ورشکسته اعلام شد تنها ۴۹ میلیارد دلار قرضه خارجی داشت که حدود ۱۶ درصد تولید ناخالص ملی آن کشور می‌شد. کشوری که در چنین شرایطی بسر می‌برد (منظور آمریکا) قاعدتا

سرمایه‌گذاران بین‌المللی از آن مانند جن از بسم‌الله فرار می‌کنند. و در زندگی خصوصی نیز چه کسی به آدمی که بیش از درآمدش خرج می‌کند وام می‌دهد آنهم بصورت تصاعدی!!

بنابراین چرا سرمایه‌های خارجی همچنان به آمریکا هجوم می‌آورند؟ در همین چندی پیش ماهانه ۴۰ میلیارد دلار سرمایه وارد آمریکا می‌شد. چرا همچنان خریداران سهام خارجی، سهامی را که با دلار پشتیبانی می‌شود می‌خرند؟ گر چه می‌دانند که با وجود کسر تراز مبادلات بازرگانی، از ارزش دلار مرتباً کاسته می‌شود و آنها باید همانطور روی سهامشان حساب کنند که چنانچه سهام شرکت‌هایی را که با پول آرژانتین حمایت می‌شود. در گاو صندوق خود داشته باشند!

پاسخ باین سؤال چیزی نیست مگر اینکه ایالات متحده (و تنها آمریکا)، این قدرت نظامی را دارد که ابزار لازم برای حمایت از بورسهای سهام و اوراق بهادار خود را در هر زمان فراهم کند. باین ترتیب هر چه نوسانات دلار در اقتصاد واقعی چشم‌گیرتر می‌شود، عملیات نظامی و نشان دادن قدرت نظامی آمریکا ضروری‌تر می‌گردد.

وقتی که با کینز Keynes به جنگ می‌رود!

روزالوکزامبورگ در اثر اصلی خود بنام گسترش سرمایه‌داری *Die Akkumulation des Kapitals* در مورد گرایش به جنگ طلبی در پروسه گسترش سرمایه‌داری چنین استدلال می‌کند که هر چقدر سرمایه‌داری در جهان گسترش می‌یابد، با دیوارهای سیستم خود برخورد می‌کند. " در یک جامعه جهانی، که تنها از سرمایه‌داران و کارگران تشکیل شده است، بخشی از تولیدات جامعه که بیش از دستمزد پرداخت شده طبقه کارگر است همچنان نافروخته باقی می‌ماند، باین معنا که هر چه ارزش اضافی تولید شده بیشتر باشد، شرایط برای تحقق بخشیدن *Realisieren* آن بدتر می‌شود. این مشکل رئالیزاسیون، تنها هنگامی می‌تواند حل شود که قدرت خرید از خارج تقویت شود" در نزد لوکزامبورگ مفهوم خارج در سرزمین‌های ماقبل سرمایه‌داری در مناطقی است که تنها کالاهای ساده تولید می‌کنند و یا حالات فئودالی دارند که همه آنها باید تسخیر شوند و کلنیالیسم پاسخ‌گوی این اجبار است.

جان مینارد کینز John Maynard Keynes نیز هر چند که مارکسیسم نبود و ترم‌های متفاوتی بکار می‌برد اما این مسئله رئالیزاسیون را تجزیه و تحلیل کرده است. کینز بعنوان ایدئولوگ پیش‌تاز

اقتصادی سوسیال دمکراسی در سه جمله این مسئله را می آورد:

در سیستم اقتصاد بازار آزاد بخاطر دلایل ساختاری يك خلاء تقاضا وجود دارد که پاسخگوی مسئله بیکاری است. این خلاء تقاضا باید توسط حکومتها با کمک خزانه کشور و سیاست بهره پولى در صنایع و بخش خصوصی، با قرار دادن پول ارزان در مقابل آنها و حتی در صورت لزوم توسط بالا بردن هزینه‌های دولتی پر شود و رشد اقتصادی به حرکت در آید. افزایش چرخش پول در اقتصاد و بدهکاری دولتی در اینجا اجباری است.

کنیز و دستیارانش بوضوح راهی را نشان دادند که سرمایه‌داری بتواند بصورت صلح‌آمیز به حیات خود ادامه دهد و اینکه پتانسیل صلح‌آمیز سرمایه‌داری بالا برود. این امر بمعنای کلنیالیسم داخلی یعنی کشف وظایف جدید اجتماعی و بکار بردن آن برای بالا بردن قدرت خرید متقاضیان توسط پول تزریق شده دولتی است. و این خود میتواند عوامل خارجی مانند گسترش بازار از طریق جنگها و غیره را غیرضروری سازد.

بنابراین هم نیو دیل New Deal در سالهای ۲۰ در آمریکا و هم سیاست اقتصادی ناسیونال سوسیالیسم در آلمان نازی از طریق بدهکاریهای دولتی و از این راه تمهیدات ایجاد کار، براساس پرنسیب‌هایی بودند که کنیز در سال ۱۹۲۶ در اثر معروف خود تئوری عمومی General Theory بطور کلی تشریح کرده بود. در حالی که در آمریکا چاپ اسکناس با مقادیر متنابعی انجام گرفت در آلمان شرکتهای ابتکاری دولتی مانند " شرکت آلمانی برای کارهای عمومی Deutsche Gesellschaft fuer Oeffentliche Arbeiten(Oeffa) و نیز " جامعه تحقیقات متالورژی Metallurgische Forschungsgemeinschaft(Mefo) تاسیس شدند که بنام آنها سفته‌ها و اوراق بهاء دار بانکی به مقادیر زیادی صادر شد.

در حالی که در سال ۱۹۲۶، کسر بودجه دولتی آمریکا (استقراض از سیستم بانکی) به ۴/۶ میلیارد دلار یا پنجاه درصد هزینه‌های دولتی رسید، در آلمان کل اوراق بهاداری که بنام Mefo صادر شده بود در همان سال ۲۶ به رقمی بالای ۴۰ میلیارد رایش مارک افزایش پیدا کرد.

رابطه طرح ایجاد کار و آمادگی جنگی در آلمان نازی را بسادگی میشد پیش‌بینی کرد. غارت

جنگی سرمایه ثابت و متغیر (بمفهوم مواد خام و کار اجباری ملیونها نفر از اسیران جنگی) توانست کمبود پول و نقدینگی را در آلمان نازی بپوشاند. هنگامیکه در ۸ مای ۱۹۴۵ این کابوس وحشتناک پایان رسید ، تورم اقتصادی که قبلا توسط ابزار سیاسی نظامی مصنوعا به عقب رانده شده بود، منفجر میشود. این نکته که عین این اتفاق در جامعه دمکرات آمریکا بوقوع می پیوندد، کمتر شناخته شده است. هر چند در آنجا بیکاری از ۲۳ درصد در سال ۲۲ به ۱۱/۲ درصد در سال ۱۹۲۷ رسید اما رشد اقتصادی خودجوشی بوجود نیامد. و زمانی که پرداختهای دولتی که در تئوری کینز ، در حقیقت تنها برای براه انداختن اقتصاد بخش خصوصی در نظر گرفته شده بود در این سال کاهش یافت، يك بحران اقتصادی را بدنبال داشت که ابعاد آن از مرزهای سال ۱۹۲۹ نیز فراتر رفت. تنها هنگامیکه آمریکا در سال ۱۹۴۱ وارد جنگ شد حکومت روزولت توانست به هدف اشتغال کامل دست یابد . در اینمورد هم تنها زمانی آمریکا موفق شد گردش وسیع دلار، پول خود را عملا تضمین کند که تمام ذخائر طلای جهان را به بهانه تداوم جنگ با آلمان در اختیار بگیرد. بحث تشابه Deficit Spending در يك حکومت فاشیستی با يك حکومت بورژوادمکراتیک به هیچوجه به معنای هم عرض قرار دادن اهداف جنگی آنها نیست . این طبیعی است که رژیم هیتلری مهاجم و جنایت کار بود و ورود آمریکا به جنگ و پیروزی متفقین ، يك خوشبختی برای بشریت بود. اما از مسئله اخلاقی که بگذریم ورود به جنگ آمریکا در يك بعد تاریخی ، نمیتواند يك واقعیت را بپوشاند: کینزیانیسم تنها بعنوان کینزیانیسم جنگی میتواند عمل کند.

رایش مارک ، دلار ، اویور

علیرغم سقوط ارزش سهام در بورسهای مهم جهانی بانک مرکزی آلمان خطر يك فروپاشی را در اقتصاد جهان نمی بیند: به نظر بانک مرکزی آلمان «دلیل پایه ای این امر چنین است که اقتصاد مالی و پولی جهان از بحران جهانی سال ۱۹۲۹ درسهای بسیاری گرفته اند: در حالی که در گذشته دولتها با کاهش دادن شدید هزینه های دولتی و افزایش مالیاتها ، به تعمیق بحران عکس العمل نشان میدادند، امروز بخصوص آمریکا بطور فعالی برای تنظیم اقتصاد خود عمل می کنند. بعد از بحران سال ۱۹۲۹ بانک مرکزی آمریکا بمقدار محدودی پول در گردش آماده کرد. اما بهره ها همچنان بالا باقی ماندند.

بدین ترتیب حجم پول در گردش در آخر سال ۱۹۳۱ به یک چهارم تقلیل پیدا کرد. اما در ژانویه سال ۲۰۰۱ بانک مرکزی آمریکا فوراً یک سیاست کاهش بهره بانکی را به عمل در آورد.

امروز آمریکا آمادگی آن را دارد و در موقعیتی است که از طریق سیاست پولی و مالی توسعه طلبانه *expansiv* اقتصاد جهانی را حمایت کند. بعد از ۱۱ سپتامبر این سیاست واضحتر به اجرا درآمد: هر چند قدرت اقتصادی آمریکا ضعیفتر شده بود اما باز هم پول بیشتری به جریان افتاد و باین ترتیب حجم پولی در گردش ۱۲ درصد افزایش یافت. از ابتدای سال ۲۰۰۲، معافیت‌های مالیاتی بزرگی به جریان افتاد و در همان زمان بوش، بزرگترین افزایش بودجه نظامی از زمان ریگان را اعلام کرد که تنها از طریق بدهی‌های دولتی تامین خواهد شد. این سیاست‌ها برای این اجرا در می‌آید که از سقوط سال ۲۹ جلوگیری شود و سیاست پولی به شیوه کینز و بانکدار معروف نازی *Schacht* مورد اجرا گذاشته شود. و این همان سیاستی بود که نهایتاً به آغاز جنگ دوم منتهی شد. بوش و رئیس فدرال رزرو بانک آمریکا (*Greenspan*) باید مانند هیتلر و *Schacht*، این نگرانی را داشته باشند که بانک پولی تنها تا هنگامی نمی‌ترکد که ارتش‌های آنها از یک پیروزی به پیروزی دیگر نایل شوند!

برای دلار (و اوراق پولی مربوط به آن) امروز همان شرایطی معتبر است که برای مارک در جنگ دوم معتبر بود : " پس‌اندازکنندگان و خریداران سهام به اوراق بهاء دار چاپ شده تا جایی اعتماد دارند که هر کس را در هر زمان و در هر جا بتوان با زور نظامی وادار کرد که این کاغذها را با کالا معاوضه کنند. و باین ترتیب اگر آمریکا موفق شود ذخائر نفتی عراق (بعنوان دومین ذخائر بزرگ جهان) را زیر کنترل خود در آورد قدرت اقتصاد ملی آن و نه تنها سود بلافصل کنسرن‌های نفتی بطور واضحی افزایش خواهند یافت. و اگر ارتش‌های آن ضربه بخورند کاهش عظیمی در ارزش پول آن بوجود خواهد آمد. با وجود این بانک مرکزی آلمان همچنان این خطر را بطور جدی می‌بیند که اگر عملیات نظامی بطول بکشد و یا ضربات تروریستی بدنبال آن بیاید این خطر *Kollaps* همچنان وجود دارد.

در این میان اروپائیان به رهبری آلمان در یک وضعیت متناقض افتاده‌اند ، از یکطرف آنها باید از جنگ‌های آمریکا پشتیبانی بکنند برای اینکه دلار ثابت بماند. چرا که سیاست گسترش صادرات

آلمان از سالهای میانه ۸۰ به پیش برده منجر به تضعیف بازارهای میان اروپایی شده و بنابراین بازار صادراتی شمال آمریکا برای اروپائیان غیر قابل چشم پوشی است. چه کسی می‌خواهد اجناس شما را بخرد هنگامیکه قدرت خریدی ندارد و تنها به آتش اندازی مبادرت می‌کند؟ ائتلاف ماورای آتلانتیک، حاصل فرمانبرداری اروپائیان نیست بلکه، و حداقل از دید آلمان نتیجه یک محاسبه خونسردانه و ساده است: رهبران بازار مشترک بخوبی میدانند که بدرجه‌ای که تراز موازنه بازرگانی آمریکا منفی‌تر شود ارزش دلار کاهش می‌یابد و دلار از گردونه پولهای قدرت مند جهانی به بیرون پرتاب شده و حتی اگر آمریکائی‌ها در جنگها پیروزمند بیرون بیایند قدرت خریدشان کاهش می‌یابد و صادرات اروپا به آمریکا به حداقل خود می‌رسد. در حالی که بوش بهیچوجه نمیتواند همه این جنگها را ببرد و کسر بودجه آن به رقم هزارمیلیارد دلار افزایش یابد. بخاطر همین است که بازار مشترک از یکطرف به مکنده صادراتی آمریکا و قدرت خرید دلار وابسته است و از طرف دیگر در جستجوی یک جایگزین میباشد. و این بستگی به اویور دارد یعنی تا زمانی که پول واحد اروپا از یک پوشش نظامی مانند دلار برخوردار نباشد تنها شماره دو باقی خواهد ماند، یک اویور بدون ارتش اویور و بدون نیروی اتمی اویور رقیب مهمی نیست!

بهر حال جنگهای دیگری در پیش روی داریم یا با عملیات متحد نظامی بازار مشترک و آمریکا برای حمایت از دلار و یا زور آزمائی نظامی اروپائیان بر علیه آمریکائیها برای انحلال دلار توسط اویور.

رابطه دو طرف آتلانتیک بسته به این است که از کدام نظر نگاه شود: یا از زاویه دوستی دوسوی آتلانتیک یا از منظر رقابت در دو سوی اقیانوس. این تنها یانکیها نیستند که یک علاقه ساختاری به جنگ دارند بلکه شرکای آنها هم چنین علاقمند به جنگ هستند. در غیر اینصورت سرمایه‌داری فونکسیون خود را از دست خواهد داد.